

اطلاعیه اندکی پیش از ضربات (اخیر) آماده شد. در آن، نتایج تئوریک و عملی مبارزه با روشنفکران خرده‌بورژوا فرمولبندی شده بود: رویکرد به مشسی تاریخی پرولتاریا و سازماندهی خود برای انقلاب نشان می‌داد که مشی سیاسی حاضر (گروه‌ها و سازمان‌ها) و سازمان‌یابی‌های حاضر در تناقض کامل با آن (نتایج) قرار دارند، و نه تنها در مقابله با ارتجاع ناتوانند، بلکه در یک دوران انقلابی، تنها، میانجیگری شکست‌کرده‌اند و کلیه عناصر پیشرو را به انحطاط می‌کشند؛ تا آنکه جریان امور بر خود آنان فائق می‌آید و آنان را در برابر حقارت خود قرار می‌دهد. نیروی میانه‌ی، در برابر تناسب نیروهای حقیقی به زائده‌ای سپری بدل می‌شود.

الته این نتایج نابهنگام نیستند و تازه، بعد از ختم محنه برملانده‌اند. حتی تنها، بیان صرف جریان امور نیستند. می‌توان به یک دوره مباحثات رجوع کرد، تا سیر اختلاف و شکل‌گیری گرایش بر روی این نتایج را نشان داد^(۱).

در "وحدت با سانتریسم؟" (اسفندماه ۱۳۵۹) گفته می‌شد: "سازماندهی که برپایه‌ی فعلیت انقلاب نباشد، انقلابی نیست. حال، مغالزه با آن کسانی آغاز شده که خود به مغالزه با حکومت دل خوش داشته‌اند. این گرایش است که بر شکست انقلاب بنا شده است. سازش ایدئولوژیک، مقدمه‌ی سازشکاری طبقاتی است."

در "اختلافات ما" (۲۴ فروردین ماه ۱۳۶۰)، "نقد اخلاق سیاسی ریویزیونیسم" بیان شد که از لحاظ سیاسی به نوسان ما بین انقلاب و ضدانقلاب می‌گسرد (سانتریسم) و راه را بر مبارزه تئوریک می‌بندد. "مسئله‌ی گرهی یک سازمان انقلابی پرولتری، در وحله‌ی نهائی، مسئله گرهی کل جنبش است. پس، مسئله‌ی وحدت که اخیراً مطرح شده است، دقیقاً می‌باید با کل جنبش حقیقی توده‌ها پیوند داشته باشد. زیرا، آزمون حزبی، در وحله نهائی، آزمون خود توده‌هاست. اگر چنین است، تمامی مباحثات ما در این باب می‌باید علنی شود." در این باره سکوت کردند. زمان دیگری (یک ماه پیش از کنگره) باز به همین موضوع بازگشتیم. در برابر ما گفته می‌شد: "رفقای مخالف... مدت‌های مدیدی دفاع از نقطه نظرات خود را جدی نگرفتند و برای علنی شدن نظرات خود مبارزه‌ای را دامن نزدند." (نامه هیئت اجرایی به اعضاء). مسا در

"چگونه مبارزه‌ی ایدئولوژیک را بحلو سوق دهیم" نوشتیم: "حساب کنیم و کنترل کنیم چه کسانی دفاع از نقطه نظرات خود را جدی نگرفتند. ما در اختلافات ما نشان دادیم که آنان از سر مبارزه آشکار و وسیع می‌پروند. ما اختلافات را روشن کردیم. ما وسط‌گود آمدیم. اما صدائی برنخواست. گفتند، مسئله وحدت خاتمه یافته تلقی می‌شود. ما در عرصه پرسنل پیرو شدیم و آنان در عرصه اتوریته و اکنون، ما را به حدی نبودن متهم میکنند. حساب کنیم و کنترل کنیم چه کسانی جدی نبوده‌اند. ما در اختلافات ما نشان دادیم که آنان فاقد روح انتقادیند. آنان نمی‌خواهند مبارزه تئوریک را علنی کنند. آنان سنجش سود و زیان خود را مقدم بر مبارزه واقعی قرار می‌دهند. رفقا! ما سر ایستگاه مبارزه علنی حاضر شدیم اما شما نیامدید." در هر دو نوشته مفهوم گرایش و حق‌گرایش را بسط دادیم. در "اختلافات ما" ضرورت بولتسمن مباحثات را طرح کردیم.

در "بحران انقلابی" (اردیبهشت ماه ۱۳۶۰) دیدگاه "بنیاد قانونی" نقد شد (تجلی ایمن دیدگاه در "نامه سرگشاده به مجلس شورای اسلامی" است). "شماره این است: عدم طرح باکسانی که از قانونیت برای کاشتن تخم تردید و لاتیدی در مبارزه انقلابی توده‌ها یا حتی بازداشتن بی‌درنگ آن سوء استفاده میکنند. رمز پیروزی در ساختن رهبری انقلابی با کفایت نهفته است. یعنی "حل پرولتری بحران انقلابی مستلزم ساختن رهبری انقلابی با کفایتی است که تضادهای لحظه‌ای را بدرستی ارزیابی کرده آگاهانه در جریان امور دخالت کند. برای اینکار، بیش از هر چیز می‌باید با آن گرایش جنگید که بشیوه بگذارد ببینیم چه میشود چسبیده است و چندان تمایلی به بیرون آمدن از بلاتکلیفی ندارد."

در "برله انقلاب" (خردادماه ۱۳۶۰)، تناقض مشی سیاسی (سازمانها) و موضوع رهبری انقلابی پرولتاریا مطرح شد: بلاتکلیفی و بی‌لیاقتی رویه‌های دیگر آن مشی بودند. پایه‌های نظری ساختن رهبری انقلابی با کفایت طرح شد؛ و لزوم تفکیک انقلابی و غیر انقلابی^(۲).

در "وضعیت جدید و وظائف جدید" (اواصل تیرماه ۱۳۶۰)، به چشم انداز جنگ داخلی پرداخته شد. اگر وضع سازمان، پایه نیمه قانونی سازماندهی‌اش و عجز و گنجی‌اش در برابر ارتجاع ادامه یابد، سهم خود را در شکست جنبش توده‌ای ادا کرده است. "یک انقلاب درونی می‌باید"^(۳).

"قطعیت انقلاب" (تیر - مرداد ۱۳۶۰)، گامی پیشتر برداشت. "چشم‌انداز جنگ داخلی گشوده شده است". حال، "وضعی برزخی پدید آمده است: آرامش موقت برای تدارک توا، که خود نقطه بحرانی یک انقلاب است. لحظه‌ای که همه گرایش‌های سیاسی درجه

نزدیکی و دوری خود به توده ها و طبقات اجتماعی را بیان خواهند کرد؛ یا عامیانه تر، آنچه از مردی و زوردارند. در این عرصه، تنها گرایشهای طبقاتی لب به سخن می‌کشایند و جریان امور چه بسیار فرقه‌ها را که بر زمین نمی‌زند یا پرتاب نمی‌کند. در این میان، "چه‌هنوز به مبارزه سیاسی طبقاتی یا نهاده است چنددستگی و انشقاق در آن، نه در مضمون اقتصادی انقلاب که در گرایش‌های متضاد روشنفکران نهفته است چنانکه بمنزله زلزله‌نگار مجموع منافع طبقاتی جامعه، خود به صف‌آرایی شبه طبقاتی دست زدند و از انقلاب تا انقلاب از منتهی علیه راست تا ماوراء چپ، مجموع تمایلات متضاد را بیان کردند. مسائلی را که پیش کشیدند، نه پیش از همه در جهت پاسخ‌گویی به انقلاب بلکه اصولاً در جهت ارضاء روشنفکرانه بود - و همین در شرایط نیمه قانونی مابعد قیام، موجب تقویت و تراکم مرکز (مانداب) در چپ شد که مشخصه اصلی آن، برآله انقلاب بودن در گفتار و بلا تکلیفی سیاسی - عملی است. فقدان خط سیاسی آزمون‌شده در پراتیک انقلابی، پراتیک انفعال سیاسی در حین بلند پروازی‌های تئوریک، تزلزل تئوریک در حین عمل‌زدگی، بی‌اعتنائی به زندگی واقعی هنگامی که دخالت در جریان امور مطرح بود، دنباله - روی از آن هنگامی که هسته مستحکم و ثابت قدم حیاتی است - آرمان‌گرایی برای آرمانی کردن خود فرقه، فقدان آرمان زنده در مبارزه واقعی، تقدم فرقه‌گرایی بر وحدت طلبی، تقدم وحدت فرقه‌ها بر وحدت طبقاتی - انقلابی، تقدم قراردادهای و اصول ویژه بر مبارزه طبقاتی، و پشت‌پا زدن به همان قراردادهای و اصول با هر چرخش در مبارزه طبقاتی، تبعیت از لحظه کنونی، و باری حضور غایب در جریان امور، بی‌یلان چپ غیرانقلابی است. چپ انقلابی، بدون تفکیک خود از آن بدون تجدید سلاح خود، قادر به ارائه رهبری متشکل با کفایت نخواهد بود، بدون تفکیک خود بمشابه حزب عمل انقلابی از مرکز بمشابه باشگاه بحث، قادر به غلبه بر ضعف خود نخواهد بود." به سهم " روشنفکران"

در شکست انقلاب پرداخت. اما " این شکست فعلیست انقلاب نخواهد بود. این شکست مانداب یا چپ غیرانقلابی است که می‌باید کنار گذاشته شود. و چپ انقلابی، با انتقاد مداوم از خود، همچنانکه فعلیت انقلاب همانا انتقاد مداوم انقلاب است، با به دور ریختن مسرده ریگ فرقه‌گرایی، وبا حرکت بر زمین استوار، راه خود را در این بی‌فوله خواهد گشود."

" درباره‌ی پوپولیزم تشکیلاتی " (۶ شهریور ماه ۱۳۶۰)، به بسط مفهوم چپ انقلابی و غیر انقلابی - پرداخت (۴). " شناخت این ساخت ایدئولوژیک تشکیلاتی و مبارزه برای نفی انقلابی آن، بطور عام برای جنبش طبقه کارگر و بطور خاص برای انقلابیون حرفه‌ای کار - گران پیشرو که در صفوف سازمان ما مبارزه می‌کنند، دارای اهمیت تعیین کننده می‌باشد. در غیر این صورت

چپ انقلابی در درون تشکیلاتی که به هیچ وجه تشکیلات مبارزه نبوده بلکه تنها کاریکاتوری از مبارزه را در خود منعکس می‌کند، دچار سرگیجه گردیده و تمام مبارزات، فداکاری‌ها و رزمندگی‌ها، با دعاوی پرولتری در نهایت، آب به آسیاب سازش طبقاتی خواهند ریخت. " در ضمن، " شرایط کنونی در حقیقت مراحل آخر طی این روند است و بنا به آنچه گفته شد می‌توان آنرا بحران در پوپولیزم تشکیلاتی نامید... اگرچه حاکمیت پوپولیزم، عناصر بسیاری را در مبارزه طبقاتی مردود کرد و به همین جهت ضربات جدی بر پیکر چپ انقلابی وارد آورده است، اما شرایطی نیز برای رشد چپ انقلابی ایجاد کرده که از این شرایط باید بیشترین استفاده را نمود. باید هرچه دقیق تر و وسیع تر به توضیح علل و ماهیت کاستی‌ها و طرح برنامه عمل انقلابی پرداخت... برنامه‌ی عمل نمیتواند تنها به طرح خطوط عام بسنده کند. می‌باید هرچه بیشتر به جزئیات پرداخت و شیوه‌ی برخورد انقلابی به مسئله امکانات را بیان داشت. بنابراین گذشته از بررسی مسئله استراتژی و تاکتیک انقلابی و مسئله چشم - انداز، طرح استراتژیک و تاکتیکی تشکیلاتی (و برنامه - مه استحالته آن) به شکلی فراسازمانی باید عرضه گردد. خصلت فراسازمانی این برنامه، آن را به برنامه فراکسیون انقلابی چپ بدل می‌گرداند."

برای مباحثات ماقبل کنگرس، " مسائل - مشاخره " (آبان ماه ۱۳۶۰) آماده شد تا در برابر موج تسلیم طلبی، گرایش خلاف آن را پیش برد. اگر چه دوره ماقبل کنگره را حذف کردند و نوشته را به میزانی محدود و بعد از کنگره پخش کردند) این قدمی بود برای اظهار گرایش انقلابی به صورت یک برنامه (۵) در همان اولین بحث خود در کنگره گفتیم: " د و راه وجود دارد. یکی راه سازشکاری طبقاتی است که هم اکنون بر سازمان مسلط است و دیگری راه مارکسیزم انقلابی یعنی راه انقلابی طبقه کارگر... این گرایش (سازشکاری) است که مانع حل بحران رهبری پرولتاریا شده و تکلیف با آن می‌باید یکسره شود."

" ترازنامه و چشم‌انداز" سرانجام این دوره بحث بود. " این موضوع انتقادی است که با دست گذاشتن به ریشه‌ی بحران، انهدام نظری آن و قرار گرفتن در وضع جدید، خود نیز سپری می‌شود. یعنی از طریق مباحثات محک نمی‌خورد، همانا با نشان دادن جنبه سازمانده و عملی خود، انتقاد به ترازنامه را به چشم‌انداز انتقادی تبدیل می‌کند. " این چشم‌انداز، " تنها با جدائی قطعی (تئوریک، عملی و تشکیلاتی) از واقعیت وارونه به دست می‌آید. یعنی جرخش به صنعت، سازمانده‌ی پیشگام کارگری مستقل از روشنفکران خرده بورژوا، و درگیری عملی در جنبش کارگری تحت برنامه انقلابی." (کلیه نسخه آن در ضربه چاپخانه به تاراج رفت)

* * *

"اطلاعیه" نه تنها نتیجه عملی این دوره را بیان می‌کرد. بلکه هم خود ناشی از اوضاع عملی بود. "اطلاعیه" که این اوضاع را ترسیم می‌کرد، از نتایج آن برکنار نماند. رفقای که حامل (فکری و عملی) آن بودند، از پای درآمدند. از دست رفتن پیشقدمان، تاخیر در ارائه مباحثات و ناپودی تقریباً کلیه امکانات نتایج بلافاصل این ضرباتند. علاوه بر این، ارتجاع بطور غیرمستقیم هم ما را آماج ضربات خود کرده است: شرایط تخطئه و تخریب روحی و اخلاقی تسهیل شده است. در این هنگام، شکاکان سر برمی‌آورند، از آن جهت که از انقلاب و کار انقلابی روی برتابند. پیشداوری آنان، مافوق هرگونه سیاستی قرار می‌گیرد. با به رخ کشیدن انحطاط، بی تفاوتی سیاسی خود را به عنوان آخرین کلام سیاسی ادا میکنند و بدان می‌بالند. اگر تاریخ، با محک‌کوتاه نظری سنجیده می‌شد، اینسان رد پائی از خود به جای می‌گذاشتند. در این هنگام، مفتریان سر برمی‌آورند تا کار ارتجاع را تکمیل کنند: با تخطئه و هر وسیله دیگری ما را از میان بردارند (اندکی پیش از ضربات بود که علیه رفقای "چاپ و توزیع" که در معرض کشتار ارتجاع شدند، نوشتند: "درون سازمان را از پلیدی های وجود آنان پاک کنیم." (۶) ارتجاع این کار را برای آنان کرده است و می‌کند).

در تحلیل نهائی، همه وزن ارتجاع به روی‌شانه های یک اقلیت کوچک انقلابی سنگینی می‌کند. نسل انقلابی و حقیقی سازمان، از لحاظ جسمانی، ضربه خورده است. برغم آن، وظائفی که پیش روی خود نهاده بود، برای همه انقلابیون که عزم خلاف جریان قهرارفتن را بر گزیده‌اند، به مثابه مایه اصلی خواهد بود. ایسن مایه که در کار شکیبای و جدی جهت سازماندهی خود برای انقلاب خلاصه می‌شود، در عین حال طلیمهٔ احیاء سنت بلشویکی خواهد بود.

آشکار است که در این راه، این گرایش مواضع خود را علناً پیش خواهد برد. می‌باید به همسازی در طراز جدید، با کلیه افراد و گرایش‌هایی که وظائف حقیقی را در برابر خود نهاده‌اند، جهت‌گیری کرد. همبستگی نه برسرنام، همانا بر سر مطلب.

* * *

اطلاعیه

طنین خفه‌گیر شدهٔ یک انقلاب پرولتری، کوئی فرونشسته است. در برابر جنگ داخلی که توسط هیئات حاکم تعمیم یافته، مقاومت توده‌ای و انقلابی به چشم نمی‌خورد، در عین حال که امکانات عمل انقلابی توده‌ای از میان نرفته است. جنگ داخلی که هیئات حاکم را در برابر جامعه، و جامعه را در برابر سرنوشت تاریخی خود قرار داد نشان داد که تنها، نیروی اجتماعی قادر به داوری صحنهٔ نبرد است. سرمایه یک نیروی اجتماعی است و کار نیروی خود را فقط از تعداد و تشکیلات می‌گیرد. در یک دوره، کار در پشت‌ظاهر برادری همگانی و رهبری ربانی، اعتصاب عمومی را سازمان داد و پایه‌های مقدم سازمان یابی توده‌ای را پدید آورد. روشنفکران اما، با اتکاب تشکیلات ویژه خود به افتراق (تقسیم سیاسی گروهی در جنبش کارگری) دامن می‌زدند، و با تکیه بر فعالیت ویژه خود، به جای آنکه بنیاد این فعالیت بر مبارزه طبقاتی قرار گیرد، در نبرد میانجی‌گری می‌کردند. اکنون تراژدی ماه این میانجی‌گری، فروکشیدن جنبش توده‌ای و انقلابی، و شکست تاریخی خود میانجی‌گری است. در برابر موج جدیدی که زیروزیرشان می‌کند، خموشانه انتحار را برگزیده‌اند؟ و خود را با عدم آمادگی توده‌ها تسلی می‌دهند. حتی ارتعاش عصبی بمب‌ها قادر به تغییر این وضع نیست؟ و حتی قربانیان بی‌شمار بزرگان جانی یاس، وازدگی، و انفعال غلبه نمی‌کند. پس، از آن "پرافتخار" چه مانده است جز غبن و غرور جریحه دار شده که حتی تسلی خاطر نمی‌یابد؛ و "انتظار" یا آرزوی تغییر وضع، که یکبار دیگر در نقش قهرمان ظاهر شوند و یکبار دیگر برده‌ی شکست را بازی کنند دیگر سپری می‌شود. جسارت‌شان، نه دیگر عنصری از مبارزهٔ انقلابی، همانا رویه دیگر ترس و بی‌آرامی شان است که البته فقط در منازعات شخصی نمودار می‌شود. منازعاتی که در همهٔ گروه‌ها و ائتلافها جان می‌گیرد و راه تسلیم طلبی، وادادگی و سازشکاری را می‌کوبد. "سرداران" مبارزهٔ توده‌ای، جنگ فرقه‌ای و تن به تن را قراول می‌روند. جسارت انقلابی که فرو می‌نشیند و ترس و یاس که سر بر می‌آورد، جسارت تخطئه همای پنهانی و نیرنگ قوت می‌گیرد. به نام "انقلاب" در پیله های کوچک خودشان، "کودتاهای کاخی" برپا می‌کنند، با اخراج ها و تصفیه های مداوم سازمانی بار وری تخطئه در خاک سترون روشنفکران وارونه.

رویه‌ی دیگر، نتایج خود انقلاب است. انقلاب، با بیرون کشیدن توده از لجه‌ی شرایط برده‌وار زندگی، با وارد کردن عنصر غیر عادی در عادت روزمره‌شان و با درگیر کردن تجربی آنان در عمل سیاسی، آنان را تغییر داد. تا آنجا که خود، ابتکار

جهت ساختن کمیته های عمل سازمان دهیم (مصوبه کمیته مرکزی) ، یعنی آنگاه که با برنامه ی جدی روبرو شدند که با گرانجانی خستگی شان سازگار نبود ، به تکاپو افتادند و زیر مصوبه زدند (باز ، با جنجال های عصبی ، مدعی شدند که در جلسه ی قبل در حالت طبیعی و عادی نبوده اند) . چه بیهوده است کلنجار با آنان که خود حتی ، خود را جدی نمی گیرند . اگر تمایز این برگردان وارونه ی جنبش را با مظاهر واقعی (گرایش ها و امکانات واقعی) نادیده بگیریم ، به راه پیشداوری و بدکرداری افتاده ایم - به وارونه ی راه واقعی .

راه واقعی ؟ چشم پوشی از " میراث " مظهر منافی آن است و جنبه ی مثبت آن سازماندهی خود برای انقلاب است .

میراثی که دیگر سیری شده ، خود ، نیروی مخرب تاریخی می شود . زیرا با انحطاط اخلاقی خود حامل یاس ، بی اعتمادی و بدبینی است . همه گرومبندی ها ، به مثابه " پدیده های صنعتی " ، مادام که می خواهند موفقیت خود را حفظ کنند ، به کارکرد اداری و نظامی روی می آورند . در دوره ی " قانونی " ، تا آنجا که ممکن بود به گردآوری نیرو پرداختند و آن را تحت سلسله مراتب ویژه ای سازمان دادند . جدائی بالابو پائین ، مظاهر " حق " و " وظیفه " حامل عنصر اولیه ی سیاست (سلطه - انقیاد) است . " بالا " مظهر روابط عاطفی ، پایدار و مبتنی بر امتیاز ، و " پائین " ، توده ای که بنا به نیاز و تمایل رهبران وابسته به موقعیت اجتماعی سازمان می یابد (کمیته های کارگری ، دموکرا - کراتیک ، دانش آموزی ، . . .) . هیچ پیکره ای ، در خود ، کل گروه را منعکس نمی کند ، یا بیانگر روح جمعی نیست . در انفعال درونی ، کمیته ی مرکزی نقش ویژه ای می یابد تا کل گروه را بازسازی کند و منطبق بر نیاز خود کند . تا آنجا که بر کل مسلط است می تواند یکایک بخش ها را مطیع خود کند و حتی کاریک کمیته را بخواباند . از آنجا که حیطه ی اطلاعش وسیع تر است ، می تواند برتری خود را بر آگاهی های فردی نشان دهد و حتی از آن وسیله ای برای ارباب بسازد . مثلاً " به این مناظره که همین چندی پیش اتفاق افتاد توجه کنید . (۷)

(الف - نشانه ی کمیته مرکزی یا غالب آن ، ب - یکی از پیکره های تشکیلات) :

الف - شما خود سرانه تصمیم گرفته اید و به وظیفه ی خود عمل نکرده اید .

ب - پاسخگوی خودسری های شما ، اما ، کیست ؟ بی توجهی شما جان بسیاری را به مخاطره افکنده است . کی پاسخ می دهد ؟ آیا شما به وظیفه ی خود عمل کرده اید ؟

الف - کمیته ی مرکزی می تواند تا کنگره ی بعدی سر تشکیلات را به سنگ بزند . در آن هنگام ، ما پاسخ خواهیم داد . به چه حقی شما باز خواست می کنید . حال

مستقیم شان را ظاهر کردند ، تمایل باطنی شان را به انقلاب اجتماعی آشکار کردند . مقدم بر " فریضه " رهبران کمیته های اعتماد ساختند و در مقابله با رهبران ، که در پی سندیکا بودند ، شورا های کارخانه را پی ریختند . آنان ، تنها از طریق تناسب نیروها کنار زده شده اند و نه به خاطر شرایط اجتماعی . هیات حاکم ، با تعمیم جنگ داخلی ، پیش از همه سازمان یابی های توده ای (شوراها) را کنار زد که از پیش پراکنده بودند و جنبش کارگری را به مثابه یک وحدت ارگانیک بیان نمی کردند . و آنگاه تروریزم ، به مثابه واکنش روشنفکران خرده بورژوا ، مظهر عدالت خلقی قلمداد شد که می باید چشم انداز جنگ داخلی را تعیین کند . این شیوه ، نه بر واقعیات عینی (طبقات توده ها) اتکاء داشت و نه بخشی از روند سرنگونی انقلابی بود . رهبران ، در پی دولت های " موقت " خود بودند . و توده ها که تنها در روند سرنگونی انقلابی به قدرت مستقیم خود وقوف می یابند ، زیر حرقه های کورکننده ی سببها هرچه بیشتر نسبت به این قدرت بیگانه شدند . لیکن تجربه و آگاهی این دوران یکسره بر باد نرفته است . حامل آن ، پیشگام کارگری ، لایه ای از طبقه ی کارگراست که از طریق خود مبارزه ی واقعی به این سطح ارتقاء یافته است ، حس اعتماد را در میان توده ی کارگران برانگیخته است و ظرفیت ادامه کاری ، آمادگی تعالی آگاهی و سازماندهی دارد . در آن ، نیروی حقیقی کارگران تجلی می کند که هرگاه سازمان بیابد ، عمل هماهنگ و متحدی را در پیش بگیرد ، سرنوشت جنگ داخلی را تعیین خواهد کرد .

پس ، شکست جنبش توده ای فقط یک ناهنگامی در عمل تاریخی توده هاست ، در همان حال که انقلاب پرولتاری فعلیت دارد . روشنفکران خرده بورژوا ، در اولی سپیم بوده اند ، در همان حال که سد دومی اندو پس آنگاه محکوم به شکست تاریخی و اخلاقی ؛ این شکست را وقفه در عمل توده ای (را نمیتوان به پرولتاریا نسبت داد . نه شرایط اجتماعی انقلابی ، در مقیاس توده ای

از میان رفته است ، و نه امکان سازماندهی کارگران پیشرو حول وظیفه ی مرکزی سرنگونی انقلابی . چندان که این تمایز پوشیده می ماند ، پیشداوری زنده می شود ، امید به کار جدی از دست میرود ، انفعال عمومی دست میدهد و تکجوش های عصبی ترور هم آنها را کامل میکند . چنانکه ، آنانکه در کنگره بر تصویب قطعنامه های خود ، به هر نحو (حتی با جارو جنجال) ، پای می فشردند تا " به میان توده ها بروند " و رکلام جوخه های رزمی ، کانسون های پارتیزانی و کمیته های اعتماد " را دلیل زنده و فعال بودن خود می انگاشتند ، در این چندماه تنها به جاروب کردن (حذف برخی از کمیته ها و قطع تماس ها و اخراج ها) پرداخته اند و سر کار جدی هم ندارند . وقتی هم پذیرفته شد که کمیته های کارگری را ، ما ، در

آنکه ما ، می‌توانیم هر تصمیمی در مورد شما بگیریم .
ب- شما از حق انحصاری خود می‌گوئید . حال آنکه در
یک تشکیلات انقلابی ، هیچ حق ویژه‌ای وجود ندارد . تا
کنون ما در کار کوتاهی نکرده‌ایم و بسا باری بیش
از ظرفیت مان برداشته‌ایم . اما هرگاه به آن می‌نگریم ،
همه خرده‌کاری هابود ، یا کارهایی جدی که منتها از سوی
شما جدی گرفته نمی‌شد . دیگر این وضع نمی‌تواند ادامه
یابد .

الف- شما مشکل های خود را برجسته می‌کنید . گوئی ، فقط
خودتان دچار آنید . همه جا مشکل هست . باید شکلی بود که
نیستید .

ب- ما ناشکیبانه نبوده‌ایم . ورنه می‌باید سر به بیابان می -
گذاشتیم ، از آنچه کرده‌ید . همین که باز خواهان نظم دادن
به کارها هستیم ، خود نشان شکیبائی ماست برای ایس
کار می‌باید کمیسیون رسیدگی (کنترل) به کار بپردازد
و قضایا را واری کند . نه ولنگاری ، نه خودسری .

الف- حال که کمیسیون می‌خواهید ، ما می‌رویم .
(نتیجه : تعلق بترتازمانی که حرف خود را پس بگیرند و
اظهار پشیمانی از نکرده خود بکنند .)

برای رهبری ، نیروی " واقعی " ش در آپارات ها
(دستگاه ها ، ابزارها ، امکانات) تجسم می‌یابد و چنان
بیگانگی افراد و آپارات ها باز تولید می‌شود که حتی
اهرم های تشکیلاتی برای تهدید و ارعاب به کار می‌رود .
هنگامی که گروه با ضربه‌ی خارجی (پلیسی) روبرو می‌شود ،
برای حفظ بالا مقدم بر گسل تشکیلات ، و حفظ آپارات
مقدم بر افراد قرار می‌گیرد . نوعی تجزیه‌ی درونی پدیدار
می‌شود (ضربه‌ی داخلی) که انعکاس آن به صورت عدم
اعتماد دو جانبه ، تحلیل همبستگی و بی‌تفاوتی نسبت به
وحدت گروهی است . نه آئین‌نامه‌ی اعتماد در بیفغانه و نه
وسا ئل ارعاب قادر به دفع بلا نیستند - خود مظهر این
بیگانگی و به تکلم درآمدن آنند .

در این صورت ، ما با تمایز افراد به خوب و بد
سر و کار نداریم . درواری افراد ، گروه به مثابه پدیده‌ی
بیگانه (و از این رو ، تصنعی) به چشم می‌خورد که سلسله
مراتبش ، کارکردهایش و رسومش به صورت عناصر اضافی
یا تحمیلی در می‌آیند . خود گروه بندی مانع شکل گیری
داخلی این تفکیک (انقلابی و غیر انقلابی) می‌شود . چنان
که حتی رفقای انقلابی در کمیته‌ی مرکزی و مراکز بیکر ه
ها قادر به ایفای نقش انقلابی نیستند . مادام که
" گروه بندی " (قلبی) فرض می‌شود ، هیچ کار جدی‌ای
صورت نمی‌گیرد - نه آموزش واقعی و نه فعالیت واقعی .
بیشتر ، نوعی تنگی نفس ظاهر می‌شود که امید به کار
واقعی را از افراد سلب می‌کند . امیدهای جزئی هم
بی‌فایده‌ی خود را نشان می‌دهند . (چنانکه در جلسات
کمیته‌ی مرکزی ، برغم مخالفت ها ، هر چیزی بحث می‌شود .
اما آنچه مقرر می‌شود ، همواره بر خلاف انتظار است)
نوعی گم‌گشتگی احساس می‌شود که اگر به آگاهی درآید ،
همانا حرکت آگاهی به خود بیگانگی است .

در آغاز ، این آگاهی به صورت منفی است . یعنی
هنوز خود را در برابر موقعیتش می‌نهد و از آن چشم
می‌پوشد . افرادی که از موقعیت خود می‌برند ، یعنی به
جای درگیری درونی از سکان موقعیت خود ، موقعیت خود
را به مثابه متعین از گروه کنار می‌گذارند ، هنوز اما
وضع خود را تعیین نکرده‌اند . آگاهی‌شان هنوز خلطت
جمعی ندارد . پس هر کنار کشیدن ، برش از خود به
مثابه روشنفکر خرده بورژوا نیست . انقلابی بی‌مصرف ،
دیگر (یا هنوز) انقلابی نیست . وادادگی و تئوس
شاید ، نشانه‌ی آن باشد ؛ یا عصیت آتشین فردی ، که
به هنگامی خود انگیزه پایان می‌پذیرد ، فرو می‌نشیند .
فقط برگزیدن از محیط سابق ، سازمان دادن خود برای
انقلاب ، و قرار دادن بنیاد فعالیت خود بر فعالیت انقلاب
پرولتاری بدان آگاهی و اراده‌ی جمعی می‌بخشد و خود ،
خلطت خود را به مثابه روشنفکر نفی می‌کند .

پس تنها هنگامی که انقلابی راه واقعی را تعیین
می‌کند ، بطور واقعی برش قطعی را انجام می‌دهد . البته ،
در شرایط واقعی ، آنچه بطور منطقی وحدت دارد ، به چشم
نمی‌خورد ، یا ظاهرا مرعی نیست . زیرا ، برش نه یک
خانه تکانی است و نه انتقال از یک گروه به گروهی دیگر .
تنها چیزی که در کل ، به روشنی ، می‌توان گفت ، همانا
انحطاط تاریخی و اخلاقی روشنفکران خرده بورژواست و
ضرورت شکل گیری گروه بندی جدید . یعنی دوره‌ی حاضر یک
دوره‌ی انتقالی است . تا جایی که این مفهوم هم بطور
عام ، باقی می‌ماند ، بیانگر چیزی نیست . زیرا می -
توان آن را در حدی گسترده تر ، به مثابه بحر ان
تاریخی رهبری پرولتاریا ، بکاربرد . حتی می‌توان
آن را تحریدی ثابت قلمداد کرد و لحظه‌ی حاضر را همانا
نمونه‌ی واقعی در انطباق ایدئولوژی دانست که وارونه‌ی
واقعیت است و نه نقد واقعیت وارونه .

به جای آن ، حرکت آگاهی به خود بیگانگی به سان
عمل و فعالیت زنده پدیدار میشود . آنان که از " میراث "
بر می‌کشند ، و به جنبش کارگری روی می‌کنند ، در همان
حال خود را به مثابه پیشگام کارگری یا انقلابی
حرفه‌ای سازمان می‌دهند . بحث (دیگر نه چون بیهوده
گوئی) همانا خلطتی روشنگر دارد . درگیری در فعالیت
عملی (نه چون کارنامه‌ی امتیاز) همانا خلطتی رهائی
بخش دارد . انقلابی در قیاس با طبقه سرنوشت جداگانه
ای نمی‌بیند . به هر جا که کارگری سراغ دارد ، یا
به هر جا که کارگران هستند ، می‌رود و کار جدی وثابت
قدم را پی می‌گیرد ؛ هسته های سوسیالیستی برپا می‌کند
(مداخله در جنبش کارگری ، جنبش توده‌ای جوانان و
زنان ، . . .) ؛ نشریات محلی و محفلی (محافل
کارگری) پدید می‌آورد ؛ در راه سازماندهی پیشگام
کارگری قدم بر می‌دارد (کمیته‌های عمل) ؛ قدم به
مداخله‌ی واحدی با نقشه از طریق نشریه‌ی سوسیالیستی سراسری
می‌نهد که همه‌ی افراد ، گرایش‌ها و محافلی را که جهت
سازماندهی گروه بندی طرز جدید جهت گیری کرده‌اند متحد

می‌کند ، که آموزش (ثئوریک ، سیاسی و تشکیلاتی) را پیش می‌برد ، که در بحث درون جنبش کارگری مداخله میکند ، و خط خود را : (۱) فعلیت انقلاب پرولتاری و دیکتاتوری پرولتاریا ، (۲) سرنگونی انقلابی دولت و استقرار جمهوری شوراها ی کارگران ، دهقانان و سربازان ؛ (۳) سازماندهی اعتصاب عمومی سیاسی ، سازماندهی کمیته های عمل کارگری و سازماندهی کار نظامی در شرایط جنگ داخلی - قرار می‌دهد . مدعیان ، بسا اصول فرقه‌ای خود کنار می‌روند . و انقلابیان ، کار ترویج ، تبلیغ و سازماندهی را پیش می‌برند . شکاکان ، تنبیل ها و ناشکیبایان به تدریج کنار می‌روند (و تا جایی که ممکن است می‌باید کنارزده شوند) . به خستگی که از پس کنجکاوی روشنفکرانه پدید می‌آید ، نمی‌باید توجه کرد . نسبت به لاقیدی می‌باید سخت گیر بود . ما بر سنگفرش ، خوش خرام ، گام نمی‌زنیم . مادت‌های همدیگر را گرفته و از میان با تلاق رد می‌شویم . این چیزی است که می‌باید خاطر نشان شود . سازمان انقلابی نه‌شئی آرمانی ، همانا خود فعالیت انقلابی است که سازمان می‌یابد . اگر این فعالیت دائمی است ، پس انتظار بی مورد است . هیچ دستی از غیب بیرون نخواهد آمد . برای نشریه ، بناگاه ، مینروا از مغز ژوبیتر بیرون نخواهد آمد . تردید در باره نیروی واقعی ، بی شک به فاجعه ختم می‌شود . جسارت واقعی ، همانا ، اراده‌ی ساختمان گروه بندی جدید است بدون چسبون و چرا .

* * * اکنون ، دیگر ، تجربه‌ی کار واقعی مهم ترا سخن گفتن درباره‌ی آن است . جزئیات ، در خود جریان عمل ، روشن خواهد شد . اشتباه ممکن و حتمی است . مهم ، با فشاری بر روی حقیقت اصلی (انقلابی) است .

کاظم - الف . ر - ح ۱۲۳ سفندماه ۱۳۶۰

* * * سازمان دادن خود برای انقلاب ، همان قرار دادن بنیاد فعالیت خود بر فعلیت انقلاب است . این ، اما ، هنوز ویژگی جنبش پرولتاریائی را بیان نمی‌کنند . هنوز ، ما بین پیشگام کارگری و پیشگام انقلابی (مارکسیست) تمایز بطور واقعی بارز است . پس ، از لحاظ تشکیلاتی عملی دونوع سازماندهی پدید خواهد آمد : یکی ، سازماندهی انقلابیان که نه تنها سطح معینی از آگاهی انقلابی را برخوردارند ، بلکه هم جهت‌امحاء طبقات سازمان می‌یابند ؛ دیگری ، سازماندهی پیشگام کارگری که تجربه‌ی لازم برای آگاهی طبقاتی انقلابی را جذب کرده است و حاضر به اتخاذ روش انقلابی است در لحظه‌ی کنونی ، کمیته های عمل کارگری در خور این نوع اخیر سازماندهیند تا تدارک اعتصاب عمومی کنند ، ذهن توده‌ی کارگران را نسبت به لزوم آن بیدار کنند ، مقدمات عملی آن را پی ریزند (حتی ، آنجا که ممکن است ، اعتصاب های آزمایشی کوتاه مدت برپا کنند) ، برای هماهنگی خود در عمل دست به کار شوند ، و در برابر فشار (اخراج ، زندانی کردن ، خیرچینی ضرب و شتم) مقابله‌ی متحدی را سازمان دهند (حتی تهدید و ارباب ، ترور و تخریب - ایجاد هسته های مسلح) .

کار انقلابی ، سازماندهی خود در عین مداخله از

بازگردیم .

گوئی ، پیش از تجربه ی " کار واقعی " می باید تجربه ی دیگری هم می کردیم .

' تثبیت ' ارتجاع ، نه فقط با به رخ کشیدن خود به مثابه یک دارودسته ی مسلح تالانگر ، بلکه هم با متلاشی کردن انقلابیونی که مظهر استمرار کار انقلابی ند ، میسر می شود . رشته های سازمان یابی پیشرو به افراد عناصر انقلابی بدل می شود . فقر اخلاقی ، ذهنی - گرائی پلیسی و امپریزم اعمال زور (خصال خسرده بورژوازی روشنفکر) از جانب دیگری کار ارتجاع را تکمیل می کنند . سردرگمی ، و نومیدی نسبت به ظرفیت انقلابی توده ها سر بر می آورد . تردید نسبت به " کار واقعی " ، تردید نسبت به انقلابیون حقیقی را برمی - انگیزد . توطئه های کوچک و بزرگ رخ می دهند و محفل هایی در طلب ارضاء ' نهاد ' ی که تاکنون نهفته بوده شکل می گیرند .

پیشگام کارگری ، که یک دوره را با فرقه گرائی تحمیلی سپری کرده ، پراکنده و حتی متلاشی است ، که در تناقض ظرفیت و محدودیت شوراها ی کارخانه از پای در آمده و حال راه به سوی کمیته های عمل نبرده هنگامی که به این صحنه ی مجازی می نگرد ، غریزه اش او را به برکناری از آن می خواند ، بی اعتمادی اش او را دستخوش بی تفاوتی می کند و به جذب شدن در توده ی کارگران بر می انگیزد .

پس ، ما نه با مقدمات همانا با نتایج یک دوران روبروئیم - تعمیم ارتجاع . اگر سرکوب جسمانی ، که هرگونه قانونیتی را در تناسب نیروها از میان برده رویه ی ظاهری آن است ، نتایج حقیقی آن را می باید در انحطاط اخلاقی و فکری جستجو کرد ، یعنی در قعر وجدان غیر تاریخی خرده بورژوازی که بر تفکر عمومی یسا " عقل سلیم " حاکم است . اعتماد زود باورانه ی دوران قبلی اش به ناباوری عمومی حاضر نسبت به سرنوشتش بدل شده است . فاجعه ای که به دوره ی یائسگی بانهاده است .

پس ، در جنبش همگانی هیات حاکم حقیقی هست . وقتی که به احتضار عمومی مینگرد ، یا جهالت و فر و مایگی خود را ، به نحوی دیگر ، در جامعه و در میان " دشمنان "ش بازی می یابد ؛ یا در می یابد که در سرکوب یک اقلیت انقلابی ، که از میان انحطاط رهایی می کند ، تنها نیست ؛ شرکاء خود را ، که برای پاک کردن " پلیدی های وجود آن " از یکدیگر سبقت می گیرند ، باز می شناسد ؛ در " فرهنگنامه ی افترا " ترجمه ی منافق و مفسد را به سازمان شکن و بریده می یابد ؛ گوئی ، " دفع فساد به افسد " می شود . عملیات ' قهرمانانه ' ی اخراج ، سلب امکانات و تخریب وضع

امنیتی را به خرسندی استقبال می کند . و آن گساره ، " رسالت " تحکیم ارتجاع را قطعی می یابد .

پس ، آیا دیگر مایه ای برای کار انقلابی جدی باقی مانده است ؟ حقیقت فوق ، اما ، تنها همین جدی بودن را اثبات می کند که با روح ولن گاری ، بی ارادگی و بی - خردی ناسازگار است . آموختن - که هرگز از قوی ترین دشمنان ، اگر قدرت آنها با نیازهای تکامل تاریخی در تضاد باشد ، هراس نباید داشت ؛ که اگر نقشه ها و برنامه های ذهنی ، بنا به آهنگ عینی یعنی دیالکتیک مبارزه ی طبقاتی باشد درنگ نباید کرد ؛ و آنکه خود را تنها می یابد خود تنها مظهر جمعی آهنگ تاریخی توده هاست و دوام خود راتنها در خلاف جریان قهقراشی تنزل اخلاقی ، عفونت فکری و گنجی سیاسی رفتن اثبات خواهد کرد . حتی اگر این و آن کنار بروند ، یا غریق شک و ارتداد و سست عنصری خود شوند ، آنکه ثابت قدم می ماند ، تاریخ حقیقی را برشانه های خود یا سه روی استخوان های خود برپا خواهد دید .

بدین گونه ما بدین " تجربه ی دیگر " می نگرییم . ضربات اخیر تنها نشان " ربوده شدن " مصمم ترین و فداکارترین رفقای ما نیستند . سهم آنان تنها به صورت قربانی ارتجاع نیست ؛ همانا در خلاف جریان قهقراشی رفتن است و سرسپردگی به کار انقلابی .

آیا نمیتوان بدان پرداخت ؟

* * *

مفتریان از بازنگری به این تجربه بیم دارند . در آن ، آنان سهم خود را می بینند . ناسازگاری حقیقت با تمایل آنان ، به جای آنکه در آنان روح انتقادی برانگیزد ، گرفتار وهم شان می کند و به دام تخطئه و انتقام شان می کشد . انتظار از خودشان هنگامی که بر آورده نمی شود ، دلواپسی های مذبحخانه برای حفاظت خود سر بر می آورد . دیگر چه باک ، اگر نیرنگی هم در کار باشد ، یا اگر حقایق را وارونه جلوه دهند ، یا اگر این و آن را پایمال کنند . آنان خود را صرفا پشت ' ابهت ' تشکیلاتی مخفی می کنند که داغشان کرده اند ؛ پشت نام و پشت ادعا . مغری که گوئی برای غلبه بر تناقض وضع شان کافی است .

اما ، این تناقض در اصل ، در شکاف مابین مشی سیاسی آنان و مشی تاریخی پرولتاریا قرار دارد . هر چه کم تر این دو مشی باهم همراستا باشند ، مردود بودن مشی شان توسط رویدادها آشکارتر می شود . و هر چه بیشتر در معرض انتقاد قرار بگیرند ، پیاده کردن آن از طریق مجراها و اقدامات کل تشکیلات دشوارتر می شود ، و بناگزی به تحمیل آن توسط معیارهای تشکیلاتی و از بالا می گروند . وقتی که دیگر خود تشکیلات فرو می یابد و به عناصر اولیه ی متضاد خود تجزیه می شود ، خود مظهر موقعیت تشکیلاتی ، ابهت و افتخار می شوند تا بر احساس حقارت خود فائق آیند . گوئی ، هیچ اتفاقی نیفتاده است . کل این تناقض و این " فاجعه " را آنان

یاس و سرخوردگی ندارند". برای آنکه موضوع را احسا-
ساتی تر جلوه دهند، ما یوس‌ها را عصیانگر کردند.
"عصیان خرده‌بورژوازی، عصیان ناشی از نومیستی
روشنفکران خرده‌بورژوازی که تاب تحمل مبارزه‌ی سخت
و دشوار را ندارند." اینان "در عمل نومیست‌دورمانده
می‌شوند و راه انفعال یا انتحار را در پیش می‌گیرند."
اینان، "امروز عملاً" خانه نشینی را توصیه می‌کنند.
(برخی رفقای شمارش حتی خانه‌ای نداشتند. در مورد ما
هم وضع بهتر نیست.) اینان "در عمل، از هر بی‌عملی،
بی‌عمل‌تر از کار درآمدند." اینان حتی "اندک‌کی
وجدان انقلابی" ندارند، چراکه "هنگامی که از
ایدئولوژی انقلابی خبری نباشد، از وجدان انقلابی‌نیز
خبری نیست." خلاصه کنیم: انفعال، یاس، سرخوردگی،
درماندگی، انتحار، عصیان خرده‌بورژوازی، بی‌عملی،
خانه نشینی، فقدان وجدان انقلابی.

البته، موضوع، فقط بر سر رفقای شمارش نبود.
خود بهانه‌ی مقصودی دیگر بود. نوشتند: "ممکن است
مطرح شود که این نمونه‌های فردی را نمی‌توان به کل
این گرایش بسط داد. اما رفقا چنین نیست." این
نمونه فقط، "نخستین تجلی آشکار پراتیک ضدتشیلاتی
و سازمان شکنانه‌ی گرایش است که هرچند در سطح جنبش
کمونیستی جهانی پدیده‌ای کاملاً شناخته شده است."
پس، بایک تیسر دوشان زده‌اند. چگونه می‌باید
باگرایشی مبارزه کرد که از "اختلافات ما" تا "مسائل
موردمشاجره" وجهی نظر خود را بسط داده، در هرگام
روشنگری کرده‌است؟ حتی قادر به سرهم کردن یک بحث
متقابل نشدند. رفیق جلالی می‌نوشت: "می‌پرسیم: مگر
نه اینکه صحت نظرات رفقای که به آنها چپ می‌گویند،
در تمامی زمینه‌ها حداقل در این شش ماهه به اثبات
رسیده‌است؟ چپی که بتواند وقایع را بدرستی پیش
نگری کند و در این رابطه رهنمودهای مشخص استراتژیک
نیز بدهد چپی لنینی است. البته رفقا ایمن‌را
نخواهند پذیرفت که چپ وقایع را بدرستی پیش‌نگری
کرده‌است اما کافی است به مدارک و نوشته‌ها رجوع
کنید." ("درباره‌ی پیوپولیسم تشکیلاتی") البته
این مدارک و نوشته‌ها همیشه مکتوم می‌مانند تا از
آنها رونویسی شود. در هرکاری که اندکی روشن‌گر
بوده، همان اندک‌سهم ما بوده‌است که باز به اعوجاج
ایدئولوژیک می‌آلودند. مثلاً، در همان آغاز سرد
ماه (۱۳۶۰) بحثی در "هیئت تدوین برنامه" در گرفت.
ما از چشم انداز جنگ داخلی، سخن می‌گفتیم. وظائف
جدید ارائه می‌کردیم (نوشته‌های: برله انقلاب،
بحران انقلابی، . . .) می‌گفتند: "اما" بایست به
بنیاد قانونی بهاداد". نامه‌ی سرگشاده به مجلس
نوشتند و کل کار و بحث خود را بر سر مساله "دوران"
بردند (هرچه دورتر، بهتر). چندروز بعد، تاجب و
جوش مجاهدین را دیدند، برای آنکه از قافله عقب
نیافتند، به "چپ" چرخش کردند. بحث ما را سرسری

مروار کردند و باشعار مجلس مؤسسان به "میسدان"
آمدند و بعد جوخه‌های رزمی را مطرح کردند. به همان
گونه که یک شاگرد تنبیل علم فیزیک، مظهر بطلان آن
علم نیست، رونویسی یا تقلب تشویریک آنها هم به بطلان
بحث ما دلالت نمی‌کند. آنان به هیچ رو "چشم‌انداز جنگ
داخلی" را دریافتند و برای آن هم "آماده" نبودند،
می‌خواستند سهمی در "پیروزی" مجاهدین بیابند. و حال
از "آغاز حرکتی بی‌موقع از سوی سازمان مجاهدین"
(علیه سازمان شکنی مبارزه کنیم) سخن می‌گویند، چرا
که سهمی نیافتند. بدتر، ناتوانی خودشان بر ملا شد.
چگونه می‌باید باگرایشی مبارزه کرد که دست‌کم
از این گونه شائبه‌ها بدور است؟ و عرض و طول بیسواگ
وتنگ نظری‌شان را بخوبی اندازه گرفته است؟ در برابر
کلیدی مباحثات ما حتی یک کلمه!

حال، با وارونه جلوه دادن اقدام "شمارش"
می‌توانستند کل گرایش را پایمال کنند. آنان همه‌ی
رنج‌زدگی‌ها و مشکلات رفقای شمارش را هم چون "مکافات"
طبیعی تلقی می‌کردند. گفتند: "ما می‌توانیم سرتشکیلات
را حتی به سنگ بزنیم". به سنگ هم زدند. گفتند:
"ما می‌توانیم شمارا اخراج کنیم". اخراج هم کردند.
آنان به هررو می‌باید اخراج می‌کردند تا راه تصفیه
کل گرایش را بگشایند.

پیش از آنکه مسائل، بدرستی، بازرسی شوند،
اخراج کردند؛ از آن رو که خود این مسائل پوشیده
بمانند نمی‌باید آیا کمیسیون کنترلی به واری کلیه
مسائل بر می‌آمد، کلیه نظرات را گرد می‌آورد و به تشخیص
حقیقی امکان می‌داد. رفقای شمارش خواهان کمیسیون
کنترل شدند. البته از کسانی خواهان آن شدند که حتی
نام آن را ننشیده بودند. در آغاز رم کردند. سپس
هنگامی که "طبیعی" بودن آن را دریافتند (در احزاب
بوروکراتیک هم، حتی، این کمیسیون هست)، بهانه
گرفتند. گفتند: "فعلاً" شما اخراج شوید ما خودفکری
برای این کمیسیون می‌کنیم". رفقای شمارش نوشتند:
مدت‌ها طرح مشکلات و اختلافات که به صدها رسیده‌است
تحمل همه‌ی بی‌مسئولیتی‌ها، که مسئولیتش مستقیماً
متوجه کمیته‌ی مرکزی است، و مقابله با بی‌انظباطی
ها، بی‌توجهی‌ها و ولنگاری‌ها، اینک ثمره‌ی خود را
در تعلیق ما آشکار کرده‌است. کمیته‌ی مرکزی مدعی
است که می‌تواند مابین دوکنگره، حتی سرتشکیلات رابه
سنگ بزند، هر تصمیمی بگیرد و فعال مایشاء سرنوشت
یکایک ما و سرنوشت کل سازمان باشد. ولایت فقیه‌ی که
به یک ضرب اخراج کند و یا به یک ضرب تصمیم بگیرد.
ما که از پیش، در برابر ثغوری و سیاست سازشکار،
روح انفعال و شکست‌طلبی آن قد علم کرده بودیم، از
لحاظ تشکیلاتی هم در تعارض افتادیم. به همان گونه که
ما به سیاست شکست‌طلبی آن گردن نمی‌نهیم، به روح نامصم
والیان فقیه امر که تنها در خراب کردن روح و راه ما
مصمم بوده‌اند، گردن نخواهیم نهاد. تعلیق ما بدون

بررسی اختلافات طرفین و خودسرانه صورت گرفته است. هرگاه این خودسری ادامه یابد، انحطاط مطلق کسب تشکیلات باروبر قطعی آن خواهد بود. ما که تعلیق چند نفر را در برابر انحطاط عمومی توسط رهبران علی السویه می دانیم، با تاکید بر سنت لنینی، طرح زیر را برای روشن کردن مسائل پیش می کشیم:

الف: می باید بلادرنسگ یک کمیسیون کنترل تشکیل شود به بازرسی مسائل طرفین بهر دوازده و آنگاه کل بررسی را در اختیار تشکیلات قرار دهد.

ب: کمیسیون کنترل می باید کلیه ستمگری های کمیته مرکزی (امنیتی، تشکیلاتی و عملی) را تا لحظه کنونی مورد بررسی قرار دهد.

ج: ما خود را مؤظف می دانیم که کلیه مسائل مورد مشاجره را مورد بررسی قرار داده، وارد بحث با کمیته مرکزی شویم. در صورتی که به طرح کمیته کنترل پشت پا زده شود، آنگاه یک بحث عملی را به ماتحمل خواهند کرد.

پیروزی با ما است.

چاپ و توزیع ۱۸ اسفند ماه ۱۳۶۰

باخ همان بود: فعلا می باید اخراج می شدند. برای رفقای شمارش، اما، اخراج خود موضوعی علی السویه بود. آنان دو کار را پیش روی خود نهادند: یکی واری چگو-نگی چرخش به صنعت، دیگری مهیا شدن در بحث علنی. در هر دو پیش هم می رفتند. چنانکه وظایف کار کارگری را روشن کردند و قدم های عملی برداشتند. در ضمن، مقدمات بحث را آماده کردند. به آنان گفته شد: "با آنکه اخراج ید، فعلا نگهداری شمارش را برعهده گیرید. زیرا سلاح ها و امکانات سازمان در اینجا است."

کار نگهداری شمارش را هم پذیرفتند. با آنکه هر لحظه منتظر ضربه بودند. اینان هم آنان بودند که "ترسو"، فاقد وجدان انقلابی و "سرخورده" نامیده شان بودند. دیدیم، چگونه دفاع از "امکانات سازمان" را برعهده گرفتند. در درگیری که ساعت ها طول کشید، هربرگه ای که رد پائی به جای می گذاشت از میان بردند، چند پاسدار را به خاک غلتانند، تا آخرین گلوله را به کار بردند و جان سپردند. مهر عمیق آن رفقا، درسینه های انقلابیون های خواهد داشت. آنان خود مایه وجدان انقلابی بودند.

عمل آنان خود مظهر جدیت یک انقلابی است. گرچه "بی عمل تر از هر بی عمل"، "منفعل"، "درمانده" و "خانه نشین"، می خوانندشان. آنجا که پای "افتخار" خود در میان بود، "تولید" و "توزیع" کار را پیش می کشیدند تا سایر بخش های تشکیلات را مرعوب کنند. درکنگره با غرور گفتند: "ما بطور منظم کارچاپ و توزیع کرده ایم." در بیلان کمیته موقت برایین بالیدند. چاپ ۸۰ شماره کار و کل توزیع آن، اما، برعهده رفقای شمارش بود. مدام در معرض تعقیب و دستگیری بودند. بی خانه و فاقد کمترین امکانات بودند.

(این "خانه نشینان")، و بازم اینان بودند که "بطور منظم چاپ و توزیع" را پیش می بردند. انبارداری می کردند، اسلحه جاسازی می کردند، شمارش می کردند، صافی می کردند، و... از این نوع "بی عملی ها". ترس، از ناتوانی و حقارت برمی خیزد؛ چنانکه شرایط گوئی به صورت یک نیروی فوق طبیعی جلوه می کند، آنکه حتی یک قدم عملی بر نمی دارد منتها دیگران را به ترس و انفعال متهم می کند، مانند کسی در تارتاریکی می ماند که از ترس عرق کرده است منتها سوت می زند. برنامه ی کار کارگری ما را پس زدند. "فرمان دادند" که کارنظامی تعطیل شود. ارتباطات را به حداقل رسانده اند و همه ی آنان را که قابلیت سازمان یافتن دارند به حال خود رها کرده اند. کمیته هایی را منحل کرده اند (ازبالا بی آنکه گفتگوئی کنند) و... از این نوع "عملیات قهرمانانه".

رفیق خشایار را به ترس متهم کردند. می باید، در این باره از آنچه گذشته نگفت؟

رفیق کاظم را هم گفتند: "دیگر کار او تمام شد! دیگر - چرا که از پایه ریزی چاپ تا تدارک کنگره او پیش قدم بود و انکار نمی توانستند کرد. زندگی او از سال ها حیات سازمان تفکیک ناپذیر بود. او را دیگر "درمانده" تلقی کردند که "میل به خانه نشینی دارد" اولین رفیقی، اما، که از ضربات باخبر شد، بی - دریغ در راه دفع آن کوشید، و بی پروائی کرد، هم او بود. و در همین راه سرسپرد.

"رفیق کاظم، اسکندر دیگری است." (این را همه می دانستند) اعتماد به نفس، هوشی که با سرشت جدیت در آمیخته بود و عزم فداکارانه ی او، سرمشق هر انقلابی خواهد بود. در "سرنوشت" هم گوئی اسکندر دیگری بود. ضربه ی اسکندر (و کمیته ی نظامی) اولین اخطار بود. (در این باره، کاظم درکنگره به تفصیل گفت) آنان که امروز از "حرکت بی موقع مجاهدین" شکوه می کنند، زمانی از اسکندر شکوه می کردند که "چرا به موقع حرکت نمی کنند." می گفتند: "اسکندر بریده است". پس اسکندر از کمیته ی نظامی کنار رفت. بازش گردانند؛ خود که مسئولیتی نمی پذیرفتند. می گفتند: "اسکندر حرکت کن. از مجاهدین عقب افتادیم." با کمترین امکانات، بدون برنامه، و بدون توجه به نیازهای آن، کمیته ی نظامی دست به کار شد. به چند اقدام نظامی دست زد. آغاز به آموزش نظامی کرد. تا حاشی تحت فشار بود که هر طور شده "می باید عملیاتی را اجرا می کرد". ضربه ی اسکندر (و رفقای همراهش) از همین رو بود. با آنکه منطقه ی عمل را نامناسب تشخیص می دادند، می دانستند که اگر بازگردند، در معرض افترا ("جازدن") خواهند بود. سربازگشت نکردند و مرگ را ترجیح دادند.

* * *